

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال دهم - شماره پیاپی ۲۸

پاییز و زمستان ۸۹

## از مدرنیسم تا پُست مدرنیسم\*

غلامرضا مهدی راونجی\*\*

### چکیده

مدرنیسم (Modernism) شورشی بود علیه تنگ نظریهای سنت گرایانه قرون وسطائی، به طوری که آن را «رنسانس» (Renaissance) روشنفکری نیز می دانند. اما مدرنیسم نتوانست دنیای آرزوهای را که با افقهای باز برای انسان ترسیم کرده بود، به واقعیت نزدیک کند و انسان مدرن با مهر، عاطفه، عشق و محبت و جهان طبیعت بیگانه شد و شعار زیبای «آزادی، برابری و برادری» در مقام عمل با شکست مواجه گردید. در اینجا بود که پست مدرنیسم، نوای دلنواز و نسیم روح بخشی تلقی شد که برای تحقق آلام انسان دمیده شده است. نویسنده در این مقاله سعی دارد تا با ارائه چند گفتار کوتاه ضمن برشمردن ویژگیهای مدرن، راهی به برخی از ویژگیهای پست مدرنیسم بگشاید.

**کلید واژه‌ها:** مدرنیسم، پست مدرنیسم، کانت، سنت، عقلانیت.

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱۸

تاریخ پذیرش: ۸۹/۷/۲۰

\*\* دانشجوی دوره دکتری شرق شناسی دانشگاه ارمنستان Ravanji@yahoo.com

## مقدمه

### مدرنیسم و ذهنیت متضاد با واقعیت

در دو‌یست سال گذشته، جامعه صنعتی همیشه عقل را برتر از جسم و استدلال را برتر از مکاشفه دانسته است. انسان مجبور بوده است با خواسته‌های ماشین کنار بیاید نه با آنچه که اقتضای طبیعت است. انسان امروزی ممکن است تسلطی مؤثر بر دنیای مادی پیدا کرده باشد، اما در عوض در بسیاری از موارد، از خود، محیط پیرامون و هموعان خود، به تدریج بیگانه شده است. به عبارتی دیگر، مدرنیسم (Modernism) در عین حال که پیشرفت‌های علمی را میسر ساخته است، به همان اندازه بر روح و روان و هویت‌های معتبر انسانی لطمه زده است.

پیشقراولان مدرن‌گرایی در غرب، اعلام کرده‌اند که با منسوب کردن ارزش ذاتی به نو بودن، خود را از «سنت» رهانیده‌اند.<sup>۱</sup> «سنت‌گرایان بدینسان در حفظ معتقدات قدیم، با اندک جرح و تعدیلی، کوشا بودند؛ حال آنکه نوجوانان یا تجدیدطلبان در کوششهایی که برای تطبیق و تطابق با تکامل به خرج می‌دادند، راهشان را از آنها جدا کرده بودند» (ایان باربور، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

در سیستم‌های متفاوت مدرن، اصل ذهنیت و جهان‌نگری ناشی از آن، حاکم است. پست‌مدرنیسم نیز برخی از پیامدهای منفی رشد مدرنیسم را در همین موضوع می‌داند. در واقع برخی از متفکران، پست‌مدرنیسم را اساساً، انتقاد و بی‌اعتمادی نسبت به شیوه تجویزی و فرا توصیفی مدرنیسم معنا می‌کنند. «لئوتار» (Lyotard) معتقد است که این بی‌اعتمادی، بدون شک، پیامد پیشرفت علوم است<sup>۲</sup> (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۷).

شیوه نوین دانایی که از سوی پست‌مدرنیسم پیشنهاد گردیده است، محصولی از انتقاد به جهان‌مدرن می‌باشد. ارزشی که «پست‌مدرنیسم» برای دانش و آگاهی آن قائل است، کاملاً با مدرنیسم متفاوت و متضاد می‌باشد.

در واقع مدرنیسم، اعتبار دانایی و قدرت را در اعتقاد راسخ خود به ذهنیت می‌داند و علم و اخلاق را وابسته به اصل ذهنیت در نظر می‌گیرد. ذهنیت مدرن نه فقط منشاء معیارها و میزان‌هاست، بلکه نهایت آمال و اهداف نیز می‌باشد. بنابراین باید هر پدیده و فرآیند رشد یابنده‌ای، کلیت بیابد و عقلانی شود و این اصل به معنای تجویز و تحکم است.<sup>۳</sup> اما دانش در دوران پست مدرن در خدمت «مرکز گرایی و همگون سازی» نمی‌باشد و در عوض ذهن ما را در تشخیص تفاوت‌ها قوی می‌سازد و توان ما را در تحمل ناهمخوانی‌ها افزایش می‌دهد.

### بن بست مدرنیسم

جهان مدرن همواره در جستجوی کشف ماهیت و منشأ خود بوده و در این راه نظریات مختلفی بیان شده است. برخی نقطه شروع آن را، انقلاب صنعتی می‌دانند و برخی دیگر، عصر روشنگری و دوره رنسانس را سرآغاز جهان مدرن می‌پندارند. «به زعم بسیاری از متفکران علوم اجتماعی، مدرنیسم دورانی تاریخی است که پس از رنسانس فرهنگی در اروپای پس از قرون میانی آغاز شد. بعضی نیز نقطه آغازین و دوران مدرن را انقلاب صنعتی می‌دانند» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۳). در این میان، عده‌ای نیز در قرن چهارم میلادی و از لابلاي آثار «سنت آگوستین» به دنبال ریشه‌های مدرنیسم می‌باشند.<sup>۴</sup> «اصطلاح مدرن به زمان قبل از آغاز این دوران باز می‌گردد ... به آثار نوشته شده پس از پدران کلیسا» (Louis, 1993p.146)

صحبت کردن از مدرنیسم به یک معنا مترادف با گفتگو از همه چیز است و به همین علت نیز انگشت گذاردن بر ماهیت جهان مدرن و مشخص نمودن حد و مرز آن، دشوار است. در اواسط قرن نوزدهم، «بودلر» این ایده را مطرح ساخت که جهان مدرن در عین ناپایداری و بی‌ثباتی، جنبه جاودانی و ابدی دارد. وی مدرنیسم را یک نوع

حال جاودانه می‌دانست، زیرا آینده آن در زمان حال ساخته می‌شود. بدین ترتیب زمان مدرن همواره حال حاضری است که تکرار می‌شود. از طرف دیگر، پست مدرنیست‌ها نیز معتقدند که دوره‌ای جدید آغاز شده و عصر مدرنیسم پایان یافته است. اما مشخصات این عصر نوین چیست و چگونه باید به محتوا و ذات آن پی برد؟ در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. در واقع باید اذعان داشت که بحث در مورد پایان مدرنیسم و پست مدرنیسم، خود به انتظاری بی‌پایان تبدیل می‌شود.

«مدرنیسم به عنوان مجموعه‌ای از سبک‌ها و جنبش‌های هنری و فرهنگی حرکتی بود که ضدیت با سبک‌های پیشین، به ویژه کلاسیسیزم در سرلوحه اهداف آن قرار داشت، زیبایی‌شناسی مدرن هم از بطن همین تجدد و نوگرایی سربرآورد و در کنار مدرنیسم، برخی جنبشهای نوگرایانه و خرده فرهنگ‌ها نیز پدیدار شد» (قره باغی، ۱۳۸۰: ۵۵).

شاید بهتر باشد که بنا به رأی اکثر صاحب نظران، قرن هیجدهم را نقطه اوج در تحول جامعه مدرن، بدانیم. در این عصر «فلسفه کانت» نقطه عطفی است که به خوبی ذات ایده آل‌های جامعه مدرن را بیان می‌کند.<sup>۵</sup>

«سؤالاتی که ذهن کانت را به خود مشغول می‌داشته به اعتراف خود او از این

قرار است:

- چه می‌توانم بدانم؟
- چه باید بکنم؟
- چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟
- انسان چیست؟

و در یک کلام او می‌خواسته تا هم مسأله شناسایی و علم و هم اخلاق و اثبات وجود خدا و اختیار و حضور نفس را یکجا و در یک نظام فلسفی، که همان فلسفه نقادی است حل کند» (کانت، ۱۳۷۰: ۹).

فلسفه‌ی انتقادی کانت بر سه محور اساسی استوار است: نقد عقل ناب، نقد عقل عملی و نقد قوه‌ی داوری که به ترتیب به سه مفهوم فلسفه و متافیزیک غرب، یعنی «حقیقت»، «نیکی» و «زیبایی» می‌پردازند. در اینجا بنا به ضرورت به بررسی دو نقد عقل عملی و عقل نظری می‌پردازیم.

نقد عقل نظری و عقل عملی در واقع بیانگر کوششی است برای ارائه توجیهی عقلانی از دو دستاورد اصلی و مهم جامعه مدرن یعنی «علم و اخلاق». کانت سعی نمود که این دو عرصه را توجیه عقلانی کند. در نقد عقل ناب، هدف، توجیه علم به ویژه علم فیزیک نیوتنی - که علم اصلی زمان کانت بود - می‌باشد.

کانت بر آن بود تا مفاهیم اصلی این علم مانند حقیقت، عینیت و علمیت را بر مبنای عقلانی استوار سازد و عملاً با اثبات این امر که تجربه ما از علم خارج، تجربه‌ای عینی، با معنا و با ارزش است و نمی‌توان در عقلانی بودن آن شک کرد، نشان دهد که علوم طبیعی، بنیانی عقلانی دارند. هدف اصلی کانت از نقد عقل عملی، توجیه اخلاق و ارائه بنیان عقلانی برای آن است.

«هدف حقیقی کانت در فلسفه اخلاق این است که به نحوی از انحا کلیات اساسی اخلاق را از مفهوم مجرد عقلانیت (یا متعقل بودن) استنتاج کند. اساس کار در مورد هر عاملی که بشود از جهت اخلاقی درباره او فکر کرد و حرف زد این است که چنین عاملی باید موجودی عقلانی یا متعقل باشد و بتواند راجع به دلایل فلان موضوع بیندیشد و مطابق آن «اراده» کند» (برایان مگی، ۱۳۷۷: ۲۹۶).

فلسفه کانت، صرفاً یک بحث انتزاعی نیست بلکه کاملاً مبین نیروهای واقعی تاریخی است که جامعه مدرن و مدرنیسم را بنا نهاده‌اند. فلسفه کانت بیان کننده نیروهای درونی مدرنیسم و حقیقت تاریخی آن می‌باشد و تمام تناقضات، محدودیت‌ها و ابهاماتی که در مدرنیسم نهفته است، در ساختار ذاتی فلسفه کانت نیز منعکس می‌باشند.

موضوع روشنگرانه «نقد عقلانی» که با کانت شروع شد و اساس مدرنیسم را تشکیل داد، با وجود تمام تناقضات درونی از طرف بسیاری پذیرفته شد. چرا که این نقد، ابزاری مؤثر در دست بورژوازی نوپا بود و به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم موقعیت نظام نوین، لغو بی عدالتی و ابزاری علیه جهل و خرافات بازمانده از قرون وسطی و فئودالیزم به حساب می‌آمد.

پس از استقرار نظام نوین و جامعه مدرن بورژوازی، علیه خود مدرنیسم به کار رفت و از اینجا مسئله نقد دستاوردهای مدرنیسم و ریشه های آن مطرح شد. منظور از دستاورد های مدرنیسم همان علم و اخلاق می‌باشد که بر بنیان عقل ناب «دکارتی، هگلی و کانتی» بنا شده است. «پل ریکور» بحثی را با عنوان «هرمنوتیک سوء ظن» یا «عصر پیامبران سوء ظن» مطرح می‌سازد و آن را پایان یک دوره و سرآغاز راهی دیگر می‌داند. از مهم ترین پیام پیام آوران آن می‌توان «مارکس»، «فروید» و «نیچه» را نام برد.

«ریکور، هر سه تن (مارکس - فروید - نیچه) را راز زدای بزرگ می‌نامد و تفکر حقیقی را نزد هر سه تن تمرینی در ظن و شک می‌داند» (پالمر، ۱۳۷۷: ۵۳).

هدف این اشخاص، تشدید سوء ظن نسبت به عقل، ذهنیت و به طور کلی فلسفه عقل‌گرایی ذهنی است که بر مبنای دستاوردهای آگاهی ساخته شده است. زیرا آنان برای نخستین بار متوجه می‌شوند که چیزی به نام «آگاهی کاذب» نیز وجود دارد.

معنای آن این است که آگاهی می‌تواند حقیقت و واقعیت را معکوس کند و تصویر ذهنی غلطی از واقعیت‌های بیرونی و درونی ارائه دهد.

«باید توجه داشت که نقد مارکس از مدرنیسم متوجه محوری‌ترین عنصر آن یعنی خردباوری است و برخلاف مارکس نقد نیچه متوجه جوهره پروژه مدرنیسم یعنی عقل باوری است» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۸ و ۱۹).

از نقطه نظر «مارکس»، آگاهی کاذب چیزی جز ایدئولوژی نیست، چرا که بسیاری از عقاید و باورهای ما نه فقط منعکس‌کننده واقعیت اجتماعی نیستند بلکه عملاً این واقعیت را تحریف می‌کنند و با سرپوش گذاشتن بر حقایق، سعی در توجیه منافع طبقاتی و حاکمیت یک طبقه دارند.

«مارکس از بهره‌کشی و تجاوز به حقوق انسان‌ها و استثمار پُرده بر گرفت که بدون آن رشد جوامع بورژوازی ناممکن بود و فروید تاریخ و روایت آرزوها و سرکوفتگی‌هایی را باز گفت که آثار آن هنوز در ذهن و ضمیر ناخودآگاه انسان برجای مانده است» (قره باغی، ۱۳۸۰: ۹۶).

از لابلائی روان‌شناسی فروید می‌توان این گونه استنباط کرد که ما و آنچه که فکر می‌کنیم، تنها لایه نازکی است که در پشت آن ژرفای اقیانوس ناخودآگاه و گسترده‌تره غرایز و سوابق نهفته است. بنابراین، این آگاهی نه تنها تعیین‌کننده ناخودآگاه نیست بلکه خود شکلی از ظهور ناخودآگاه است که تمام و کمال از سوی غرایز و نیروهای غیر عقلانی، تعیین یافته و شکل می‌گیرد.

### شرایط ظهور پست مدرنیسم؛ با تأکید بر نقد نیچه از کانت

اکثر منتقدان مدرنیسم، قرن هجدهم را نقطه اوج و دوره تعیین‌کننده‌ای در تحول جامعه مدرن می‌دانند. در این عصر، فلسفه «کانت» بیان فلسفی روشنی از ذات عصر

روشنگری و جامعه مدرن ارائه می‌دهد. برخی از متفکرین پست مدرنیست، نقطه نظرات کانت را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند و شاید بتوان نقد نیچه را یکی از مهم‌ترین آن‌ها دانست.

نقد نیچه از مدرنیسم به مراتب گسترده‌تر و عمیق‌تر از نقد مارکس و فروید می‌باشد. وی مورد علاقه پست مدرنیست‌ها و همه کسانی است که فرهنگ عقلانی نهفته در مدرنیسم را به طور کلی و مطلق نفی می‌کنند و معتقدند که در مدرنیسم هیچ واقعیت، ارزش و معنایی پنهان نیست و باید به فراسوی آن رفت و به پست مدرنیسم رسید.

در واقع نیچه معتقد است که چیزی به نام عینیت وجود ندارد و آنچه هست، برداشت‌هایی است که از دیدگاه‌های خاص ارائه می‌شود و این برداشت‌ها به یک معنای غایی و نهایی منجر نمی‌شوند. بنابراین ما به مفهوم سنتی و متافیزیکی نه عینیت داریم و نه واقعیت. حقایق چیزی نیستند مگر دروغ‌هایی سودمند، دروغ‌هایی که در زندگی به کار می‌رود تا به آن تداوم بخشد.

«نیچه بر آن است که حقیقت مطلق در کار نیست. مفهوم حقیقت مطلق بر ساخته فیلسوفان است که از عالم ناخرسندند و در پی یافتن جهان پایدار هستی‌اند» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ۷: ۳۹۹).

ما جهان آشوب زده بیرون را بر اساس مفاهیم عقلانی خودمان طبقه‌بندی و تنظیم می‌کنیم تا بدین گونه به بقای خود ادامه دهیم. تمام این طبقه‌بندی‌ها و عقلانی کردن جهان خارج، در واقع تحریف آن می‌باشد. زیرا چنین نظم یا علیتی وجود خارجی ندارد و استوار بر غریزه صیانت نفس است. به عبارت دیگر، تمامیت آن، چیزی نیست به جز نتایج برخاسته از اصل بقای بشر که هیچ بنیان عقلانی هم در آن نهفته نیست. در نتیجه، عقل ناب و توجیه عقلانی کانت از علم به عنوان یکی از ستون‌های مدرنیسم،



زیر سؤال می‌رود. از نظر نیچه، اخلاق مسیحی همان اخلاق بردگان است که برستایش از عقل، از بین بردن تفاوت‌ها و تمایزها و تشویق مساوات و برابری استوار است. از این نظر، نیچه سوسیالیسم و مسیحیت را یکسان می‌داند<sup>۷</sup> (همان: ۴۰۰).

### چیستی پست مدرنیسم

جهان مدرن همواره در جستجوی کشف ماهیت و منشأ خود بوده و از این منظر، نظرات و دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است.

به برکت پیشرفت اجتماعی و فن‌آوری جامعه کنونی، وضعیتی پیش آمده است تا در برابر هر سؤال و پرسشی، چندین پاسخ هم‌تراز اما متفاوت وجود داشته باشد. این حالت که مبنای گرایش به کثرت و درون مایه کثرت باوری است، نتیجه تحول جامعه معاصر و بستر پست مدرنیسم می‌باشد.

رشد کمی کثرت یافتگی، کیفیت ویژه خود را به بار آورده است. گسترش کمی توأم با تغییر و ژرفای کیفیت و شمار نظرات و سیستم‌های مقرراتی افزایش و اطمینان در سمت یابی‌ها، کاهش می‌یابد. ثبات امور از میان می‌رود و همه چیز را می‌توان از هر چشم‌اندازی به قضاوت گرفت و این قضاوت می‌تواند در تمامی عرصه‌ها و زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، با تفاوت همراه باشد.

باید بدانیم که حداقل تا زمانی که رشد و حرکت پیوسته این مفهوم متوقف نگردیده است، نمی‌توان به این سؤال، که پست مدرنیسم چیست؟ پاسخی قطعی داد.

امبرتو اکو (Umberto Eco) نویسنده، فیلسوف، مورخ و منتقد ادبی و فرهنگی در این باره چنین می‌گوید: «متاسفانه پست مدرن به صورت واژه‌ای همه فن حریف در آمده است. به عقیده من این واژه امروزه در مورد هر چیزی که شخص استفاده کننده آن دوست دارد، به کار برده می‌شود یا به هر آنچه که دلش بخواهد اطلاق می‌کند....»

من جداً معتقدم که پست مدرنیسم جریانی نیست که بتوان آن را به لحاظ زمانی تعریف کرد، بلکه مقوله‌ای است آرمانی ... و نوعی روش عمل یا شیوه اجرایی است» (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

همچنین باب بیرد (Bobbaire) در ابتدای مقاله‌اش با عنوان «پست مدرنیسم و مسیحیت» پست مدرنیسم را همچون روشنگری پدیده‌ای پیچیده ارزیابی می‌کند و می‌نویسد: «جوهر پست مدرنیسم نفی فهم ذهن یا عقل مدرن از مقولات شناخت و حقیقت است. ذهن مدرن بر آن است که پست مدرنیسم حقیقت ساده و بی‌پیرایه یعنی حقیقت به معنای مطلق آن را خطا و اشتباه می‌داند؛ در عوض از دیدگاه ذهن مدرن، انسان‌ها به لحاظ فکری و ذهنی توانایی و شایستگی آن را دارند که حقیقت مذکور را به طور دقیق و صحیح منعکس یا منسجم سازند» (همان: ۲۰۱).

پست مدرنیسم به جز یک تعریف کلی و فراگیر در ابعاد گوناگون نظری و عملی، در سطوح مختلف اجتماعی و گرایش‌های حرفه‌ای، چون هنر، فلسفه، جامعه‌شناسی، حقوق، تاریخ و ... تعاریف خاص خود را دارد که تا به امروز مشخص‌ترین تعاریف، در حوزه‌های هنری از جمله معماری ارائه شده است.

به طور خلاصه می‌توان گفت: «پست مدرنیسم» پیامد دوره «مدرنیسم» و برخاسته از آن است و تحول و انگیزه نوینی را در عرصه‌های معماری، هنر، فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق، آموزش و سیاست ایجاد کرده که هم دوش با مدرنیسم و بر ضد بسیاری از معیارهای آن، حیاتش را آغاز نموده است.

پیدایش این جهش معما گونه و پر ابهام، نخست در معماری، شهر و دیگر زمینه‌های ادبیات تجلی یافت و به تدریج در دیگر گونه‌های اندیشه رخنه کرد و تمام ابعاد اندیشه و زندگی غرب را فراگرفت. این گرایش با فن‌آوری رسانه‌ای و توسعه اطلاع رسانی در دهه جاری، به سرعت رشد یافت.

« لئوتار برای تحلیل و تبیین و به کرسی نشاندن نظریه‌های خود، بارها از واژگونی روایت بزرگ یاد کرده است. او این واژگونی را بیشتر به روشنگری اندیشمندان فرانسوی و اسکاتلندی سده هجدهم ربط می‌دهد یعنی اندیشمندانی که روش‌های پرسشگری نظری برآمده از انقلاب و تحولات علمی سده هفدهم را باور داشته و می‌خواستند هرچیز را به متر و میزان استدلال و تعقل بسنجند... لئوتار بر آن بود که امروز تمامی برنامه‌های روشنگری فیلسوفان درهم ریخته و خردورزی به بن‌بست و نهایت خود رسیده است» (قره باغی، ۱۳۸۰: ۹۶).

«من واژه مدرن را در ارجاع به هر نظریه‌ای به کار می‌گیرم که برای مشروعیت بخشیدن به خود، به گونه‌ای روایت بزرگ، مانند دیالکتیک روح یا علم تفسیر معنا (هرمنوتیک) یا رهایی انسان معقول یا انسان زحمتکش، نیاز دارد» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۷).

«پست مدرنیسم» از یک کلیت خردپیشه که بر طبیعت و رشد تکاملی و جهش علم تأکید دارد و از این واقعیت که تمام موضوعات حقیقی نسبت به زمان و محتوا حساس می‌باشند، جانبداری می‌کند.

حقیقت غیر قابل انکار این است که «پست مدرنیسم» مبتنی بر فرهنگ می‌باشد و با گونه‌های فرهنگی در نوسان است. با این حال، با فرهنگ مدرنیستی جامعه خود و ایجاد مقاومت‌های حاصل از آن، با توجه به شرایط حرکت می‌کند.

مدرنیست‌ها با این اعتقاد که از یک فرهنگ برتر برخوردار می‌باشند، با القا و تزریق فرهنگ خود، سعی در بی‌هویت نمودن سایر فرهنگ‌ها نمودند. این شیوه باعث شد که بسیاری از سرزمین‌ها با از دست دادن فرهنگ اصیل و آداب و سنن ملی خود، به یک مقلد مدرنیسم تبدیل شوند.

«پست مدرنیسم» از بُعد درون فرهنگی به انتقاد از «نخبه‌گرایی صرف» در مدرنیسم می‌پردازد و در مرحله بعد، به بررسی کیفیت و روش‌های داد و ستد معانی و مبانی

ارزش‌های میان فرهنگی اقدام می‌نماید. هرچند راه شناخت «پست مدرنیسم» انتقاد از مدرنیسم می‌باشد، اما نباید تصور کرد که تنها وجه بارز و یگانه خاستگاه این جنبش، در انتقادات نهفته است؛ چرا که مهمترین مرکز توجه «پست مدرنیسم» معطوف به سلطه نوع ویژه‌ای از عقلانیت می‌باشد. عقلانیتی که مهمترین ویژگی آن، گرایش به تعمیم و کل‌گرایی است. بنابراین وسعت بخشی به عقل‌گرایی مدرن، موجب عکس‌العمل هواداران پست مدرنیسم شده و آنان ضمن مباحث خود، مدارک زیادی را در این زمینه گردآوری نموده و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن را نشان داده‌اند.

عقلانی کردن و کلیت بخشیدن، نشانه‌گزینه‌های مدرنیسم در چهره‌ای تعدیل یافته است که به آن صورتی قابل تحمل می‌بخشد. اما این تعدیل، به هیچ وجه نمی‌تواند فرهنگ مدرن را از عدم توازن و یک سویه نگری رها سازد.

آنچه که تمامی هواداران پست مدرن بر آن اتفاق نظر دارند، انتقاد بر بسیاری از جنبه‌های مدرنیسم است، ولی این موضوع به معنای نفی همه دستاوردهای مدرنیسم نیست. آنان نتایج عملی، اجتماعی و روانی تحقق آرمان‌ها و اندیشه‌های والا را ضروری می‌دانند.

«پسا مدرنیسم در بسیاری از اشکال نمود یابنده خود، هر چه هست، پسامدرن (پس از مدرن) نیست؛ بلکه گسترش و امتداد منطقی مدرنیته است. برای مثال، جامعه پسا صنعتی همان فرجام (telos) مدرنیته و همان جهان پساتاریخی مارکس است که فراورده نیروی کار انسانی است و جهانی مستقل از طبیعت به حساب می‌آید؛ در این جهان کار فرساینده بازوان کارگر به کمترین حد ممکن می‌رسد» (اسمیت، ۱۳۷۹: ۱۰).

به هر حال می‌توان گفت که «پست مدرنیسم» زائیده تجربه‌های تاریخی، تحقق طرح‌های مدرن و گفت و شنود در باب دیگر شیوه‌های سنجش، در اهمیت جهان هستی و به ویژه اهمیت دادن به فرهنگ‌های غیر اروپایی و یا فرهنگ‌های ماقبل مدرن

است که مدرنیسم بر آنها مهر باطل زده و یا اهمیت آنان را نادیده گرفته است. در واقع، شناسایی معرفت‌های گذشته، یکی از امتیازهای پست مدرنیسم است، مبحثی که فرهنگ مدرن توان و امکان ارج گذاری به آن را در نیافته بود. «مدرنیسم» نه تنها برای داد و ستد با فرهنگ‌های گوناگون از خود همتی نشان نداد، بلکه با تمام توان، سعی در براندازی و حذف آنها نمود. اما «پست مدرنیسم» به علت تکثرگرایی و ارزش‌گذاری بی‌حد برای نظرات و تشریک مساعی مختلف، از یک دیدگاه اجتماعی فراگیر برخوردار است.

«پست مدرنیسم» نظام ذهن را نمونه‌ای تحلیل رفته و کم مایه از هستی و معرفت می‌داند و جهان عینی و میدان گسترده آزادی‌های آن را مبنا و معیار تشخیص قرار می‌دهد.

### نگرش کثرت‌گرایانه در پست مدرنیسم

در دهه ۱۹۳۰ میلادی، اکثر اندیشمندان غربی متوجه شدند که در شرایط پلورالیستی و چندگونه‌گزینی و تعاطی اندیشه‌ها و نظریه‌ها، می‌توان هستی فرد و سعادت جامعه را به طور نسبی حفظ کرد. این طرز نگرش کثرت‌گرایانه باعث رشد دموکراسی و تعدد احزاب گردید. اگر چه بسیاری از سیستم‌های چند حزبی در جهان، در عمل همان رویه مستبدانه را پیش گرفتند، اما سعی نمودند به خط مشی‌ها و سیاست خود صبغه دموکراسی بخشند. با این حال، جامعه مدنی که محصول مدرنیسم بود، این امکان را به وجود آورد تا در قالب تنوع آراء و افکار، به گسترش طبقات و اقشار متوسط یاری رساند و آنها را قادر سازد که در عرصه‌های سیاسی و فکری به رقابت با یکدیگر پردازند.

این رهیافت نه تنها در حوزه های سیاسی بلکه در دیگر حوزه های اجتماعی، دینی، آموزشی و ... مؤثر افتاد و سمت و سوی گسترده پیدا کرد؛ به شکلی که حتی مدرنیسم را در برخی مواضع به انتقاد کشاند. در این گذار تاریخی، پست مدرنیسم به این شناخت دست یافت و شیوه های فراتوصیفی و تجویزی مدرنیسم و مدرنیته را که همواره عقلانی و کلی گراست، از انگیزه های قدرت طلبی دانست. ورود به عصر ارتباطات و پیشرفت و گسترش آن، فرهنگ مدرن را از ریشه دگرگون ساخت و زمینه های گوناگونی را برای گفت و شنود میان فرهنگ های مختلف فراهم نمود.

پست مدرنیسم به این شناخت دست یافت که هر بافت و زمینه ابلاغی، در اساس زاینده معیارهای ویژه خود می باشد و این معیارها نیز احکام خاص و گزینش های برتر خود را تجویز می کنند.

پست مدرنیسم از لحاظ برخورد با زمان، نسبت به مدرنیسم، کاملاً متفاوت است. پست مدرنیسم، بافت های ابلاغی را در زمان حال (اکنون) درک می کند و آن را برخوردار از موجودیتی زنده و آماده شناخت می نماید. از این نقطه نظر، زمان حال شکل اساسی پذیرش وقوع حال است. این زمان، چون از گذشته به اکنون در حرکت است، آینده را نیز در سیطره خواهد داشت و به خاطر همین ویژگی، زنده و مالا مال از تکرار و تعدد است. تأکید پست مدرنیسم بر کثرتی که در زمان حال وجود دارد، سوء تفاهم بسیاری را پدید آورده است. زیرا روح مدرنیسم آنچنان قدرتمند است که رهایی از وحدت و رواج کثرت را دشوار می سازد. با این همه، امکان رهایی و در پرتو بینش پست مدرنیسم، کثرت گرایی فرهنگ ها، سنت های اجتماعی، ایدئولوژی ها، شکل های مختلف زندگی، گوناگونی اندیشه های دینی و ... میسر خواهد بود.

این چنین نگرشی به فرهنگ ها و پاره فرهنگ ها، این ویژگی را دارد که دیگر نمی توان به جهانشمول کردن یک فرهنگ مبادرت نمود و آن را بنا به اقتدار موقعیت ها،

برتری داد. در عوض می‌توان یک نوع تفاهم در میان فرهنگ‌ها پدید آورد و اگر دانش یا بینشی در چنین شرایطی به شأن جهانشمولی برسد، نشانه این است که یک گزینه برتر می‌باشد و هیچ اجبار و زوری پشتوانه آن نبوده است. با چنین شناخت و تحول است که دیگر هیچ فرهنگی مهجور نخواهد ماند و چه بسا زمینه اصلاح و تعدیل فرهنگ‌ها نیز فراهم شود.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- «هنری وارد بیجر» واعظ و ویراستار آمریکایی، یکی از نخستین طرفداران تجدد طلبی بود که نفوذ کلام عجیبی پیدا کرد. در یکی از آثارش می‌گوید: پژوهش‌های زمین‌شناسی، راز سابقه وحی خداوندی را که در جهان مادی مکنون است و دیر زمانی پنهان مانده بود، باز گشوده است. سیر سعودی و استکمالی ماده و ذهن، رسم خداوند را در به بار آوردن ترقی به ما نشان می‌دهد (ایان باربور، ۱۳۷۹: ۱۲۷).
- ۲- لئوتار در کتاب وضعیت پست مدرن در سال ۱۹۷۹ که در حکم مانیفست اندیشه پست مدرن مورد توجه است، می‌گوید: «من واژه مدرن را در ارجاع به هر نظریه‌ای به کار می‌گیرم که برای مشروعیت بخشیدن به خود به گونه‌ای روایت بزرگ مانند دیالکتیک روح یا علم تفسیر معنا (هرمنوتیک) یا رهایی انسان معقول یا انسان زحمتکش نیاز دارد» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۷).
- ۳- در اواخر سده هجدهم کانت، ژرف اندیش ترین متفکر آن عصر در پی دستیابی به چنین شناختی برآمد، و همین خواسته را خصلت کلی فلسفه می‌دانست و خرد فلسفی را چیزی جز قوه‌ای اصلی و بنیاد دین برای تعیین همین محدودیت‌ها نمی‌شناخت. ضرورت تعیین چنین محدودیت‌هایی به روشترین وجه در جایی دیده می‌شود که به کشاکش میان دو قلمرو شناخت ارتباط پیدا می‌کند (کاسیر، ۱۳۷۹: ۳۷۴).
- ۴- «به نظر می‌رسد رویکرد آگوسینوس به تفحص عقلانی عالم که اساس پی‌ریزی جراین کلامی وی در تاریخ فلسفه مسیحی است و موعظه معروف او که بفهم تا ایمان بیاوری و ایمان بیاور تا بفهمی *intellige ut credas, crede ut intellegas* متفکران را به این سو هدایت کرده است» (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۸۹).
- ۵- تفکر فلسفی کانت یا فلسفه کانت به دو دوره ماقبل نقدی و نقدی قابل تقسیم است. انتشار بزرگترین اثر کانت؛ «نقد عقل محض» در ۱۷۸۱ میلادی اوج دوران نقدی اوست (۱۷۷۰-۱۷۸۱). انتشار رساله استادی در سال ۱۷۷۰ و چندین رساله در سال‌ها قبل از آن را دوره ماقبل نقدی نامیده‌اند. برای اطلاع بیشتر به فلسفه کانت، استفان کورنر، ترجمه فولادوند مراجعه شود.
- ۶- کاپلستون در تاریخ فلسفه، دشمنی فیلسوفان قرن هجدهم فرانسه با نظام سیاسی موجود، و هموار ساختن راه بر هر گونه انقلاب، هم چنین تضاد با استبداد کلیسایی در راستای رهایی ذهن از هر خزانه



مذهبی و ارجاع همه حوزه های فعالیت ذهنی انسان به پیشگاه محکمه عقل را از ویژگی های روشنگری قرن هجدهم در فرانسه و آلمان می داند (کاپلستون، ۱۳۷۵، ۶: ۲۱۵).

۷- نیچه نقد اخلاق و سیر تاریخی آن را از ابداعات دستگاه فلسفی خود می داند و انتخاب عنوان «فراسوی نیک و بد» برای کتاب تالیفی اش به سال ۱۸۸۶ را نشان از اخلاق سراسر مزورانه اندیشه مغرب زمین به اعتقاد او و سنجشگری آن بیان می کند. «... اما در ده هزار سال اخیر، بشر در چند پهنه پهناور از زمین اندک - اندک به جایی رسیده است که دیگر نه حاصل عمل بلکه خاستگاه آنرا تعیین کننده ارزش آن می شمارد؛ این، بر روی هم، رویدادی بزرگ بوده است» (نیچه، ۱۳۷۹: ۷۰).

## منابع

- استیس، د.ت؛ (۱۳۷۱)، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.
- ایلخانی، محمد؛ (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، تهران، انتشارات سمت.
- باربور، ایان؛ (۱۳۷۹)، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- پالمر، ریچارد؛ (۱۳۷۷)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، انتشارات هرمس.
- حقیقی، شاهرخ؛ (۱۳۷۹)، *گذار از مدرنیته، نیچه؛ فوکو؛ لیوتار؛ دریدا*، تهران، نشر آگاه.
- دلوز، ژیل؛ (۱۳۷۸)، *نیچه*، ترجمه پرویز همایون پور، تهران، نشر گفتار.
- دورانت، ویل؛ (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- سید حسینی، رضا؛ (۱۳۷۶)، *مکتب های ادبی*، ۲، تهران، انتشارات نگاه.
- کاپلستون، فردریک؛ (۱۳۷۰)، *تاریخ فلسفه از هابز تا هیوم*، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، ۵، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- کاپلستون، فردریک؛ (۱۳۷۵)، *تاریخ فلسفه از ولف تا کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچر بزرگمهر، ۶، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- کاپلستون، فردریک؛ (۱۳۷۵ ب)، *تاریخ فلسفه از فیسته تا نیچه*، ترجمه داریوش آشوری، ۷، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- کاسیرر، ارنست؛ (۱۳۷۰)، *فلسفه روشنگری*، ترجمه یداله موقن، تهران، انتشارات نیلوفر.
- کاسیرر، ارنست؛ (۱۳۷۹)، *رساله ای در باب انسان (درآمدی بر فلسفه و فرهنگ)*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل؛ (۱۳۷۰)، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

- کورنر، استفان؛ (۱۳۷۶)، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- گرگوری بروس، اسمیت؛ (۱۳۷۹)، *نیچه، هایدگروگذار به پسا مدرنیته*، ترجمه‌ی علیرضا سید احمدیان، آبادان، نشر پرشش.
- قره باغی، علی اصغر؛ (۱۳۸۰)، *تبارشناسی پست مدرنیسم*، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- مگی، برایان؛ (۱۳۷۷)، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی.
- نودری، حسینعلی؛ (۱۳۷۹)، *پست مدرنیته و پست مدرنیسم تعاریف*، نظریه‌ها و کاربردها (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات نقش جهان.
- نیچه، فردریش؛ (۱۳۷۹ الف)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- نیچه، فردریش؛ (۱۳۷۹ ب)، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، انتشارات آگاه.
- هگل، گئورگ ویلهلم فردریش؛ (۱۳۷۹)، *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات شفیعی.

- Dupre' louis, passage to Modernity, Yale university, 1993.

- Silver man, Hughj. Lyotard, newyork and London, Routledge, 2002

- The oxford English dictionary, oxford university press, 1970

